



بررسی جلوه‌های ناتورالیسم در داستان‌های کوتاه دولت آبادی و درویشیان

روناک صمدی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

خلیل بیگ زاده^۲ (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

رقیه صدراپی^۳

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۷/۵/۹

چکیده

مکتب ادبی ناتورالیسم از بطن رئالیسم پدید آمده که طبیعت را عنصر اثرگذار بر ساختار زندگی دانسته و هدف آن بیان واقعیت‌های دردناک جامعه است. سبک نویسندگی محمود دولت‌آبادی و علی‌اشرف درویشیان رئالیسم است و از نویسندگان صاحب‌سبک در میان داستان‌نویسان نسل سوم ادبیات داستانی ایران هستند.

۱ . runak.samadi۳۲۸@gmail.com

۲ . kbagzade@yahoo.com

۳ . r.sadraie@srbiau.ac.ir

داستان‌های کوتاه این نویسندگان علی‌رغم تفاوت‌های سبک نویسندگی، در بُعد اندیشه شباهت‌هایی دارند که اندیشه‌های ناتورالیستی دو نویسنده در داستان‌های کوتاهشان یکی از این شباهت‌هاست، چنان‌که درون‌مایه‌های ناتورالیستی فراوانی در داستان‌های کوتاه دولت‌آبادی (ته‌شب، ادبار، مرد، از خم چمبر، گاوآره‌بان، عقیل عقیل، آوسنۀ باباسبجان، باشیرو، سایه‌های خسته) و درویشیان (فصل نان، از این ولایت، همراه آهنگ‌های بابام، آبشوران) که عموماً مربوط به فضای ایرانِ دوره پهلوی دوم هستند، دیده می‌شود. این نویسندگان زشتی‌های جامعه ایرانِ دههٔ چهل را آشکارا در شرایط خاصی از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر پهلوی به تصویر کشیده‌اند. بنابر این، پژوهش‌پیش روی با هدف تبیین جلوه‌های ناتورالیستی در آثار دولت‌آبادی و درویشیان با رویکردی توصیفی-تحلیلی انجام شده که دستاورد آن تحلیل و تبیین جلوه‌هایی مشترک از ناتورالیسم مانند: فقر و بیکاری، خشونت علیه زنان، جهل و خرافه، نبود عشق و زیبایی، کارکرد زبان محاوره، توصیف دقیق و شرح جزئیات، مرگ و فرجام غم‌انگیز توصیف رنج‌ها و سختی‌های زندگی شکست حرمت کلمات و مفاهیم، فضاسازی تیره و آزارنده در داستان‌های کوتاه این دو نویسنده است.

واژگان کلیدی: داستان کوتاه، ناتورالیسم، محمود دولت‌آبادی، علی‌اشرف درویشیان.

۱. مقدمه

ناتورالیسم (Naturalism) یا طبیعت‌گرایی اصطلاحی است که از فلسفه به ادبیات راه یافته است که بحث از معنای فلسفی آن در این مجال نمی‌گنجد، اما در ادبیات «به معنای توضیح و تشریح اوضاع کلی انسان-شخصیت در داستان-در بستر شرایط زمان و مکان (محیط) بر پایهٔ وراثت است» (ثروت، ۱۳۹۰: ۱۵۰). که نهضت ادبی آن همانند مکتب‌هایی چون سمبولیسم، رمانتیسم، رئالیسم و ... از راه ترجمهٔ متون ادبی غرب وارد ایران شد و در آثار داستان‌نویسان ایرانی نمود یافت و صادق چوبک از پیشگامان این جریان ادبی است که در داستان‌های «خیمه‌شب‌بازی» و «اتری که لوتیش مرده بود» خواننده را با مسایل، مناظر و وقایعی روبه‌رو می‌کند که بارها آن‌ها را دیده و می‌شناسد، اما وی آن‌ها

را از دیدگاهی تازه بار دیگر به نمایش می گذارد و زشتی ها و پلیدی های عادی شده آنها را به رخ می کشد و دیوارمنحوس عادات را از پیش خواننده برمی دارد (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۹۳).

محمود دولت آبادی و علی اشرف درویشیان از داستان نویسان ایرانی نسل سومی هستند که شیوه داستان نویسی و موضوع آثار داستانی آنها، به ویژه داستان های کوتاه قبل از انقلاب، شباهت های فراوانی با هم دارند؛ چرا که دولت آبادی و درویشیان آثارشان را در فضایی رئالیستی ارائه می دهند و تلاش می کنند، با لمس واقعیت های موجود، نقبی به زندگی محرومین فرودست جامعه بزنند که در این رویکرد، همانند ناتورالیست ها انسان را چنان موجودی متعین از وراثت و محیط و فشارهای لحظه ای به نمایش می گذارند. اغلب داستان های دولت آبادی و درویشیان از روستاها و محله هایی سر برمی آورند که مردمی بینوا و تنگدست در آن می زیند، چنان که توجه عمیق به زشتی ها و پلیدی ها، شکستن حرمت کاذب کلمات و مفاهیم، قدرت تصویرپردازی، شخصیت های توسری خورده و فراموش شده، بیان خشن و صریح داستان ها و گفت و گوهای درخشان و دقیق شخصیت ها بخشی از اندیشه های ناتورالیستی این دو نویسنده است که در داستان های کوتاه آنها آمده است.

۱-۱. بیان مسأله

دولت آبادی به فرهنگ شرق ایران و درویشیان به فرهنگ غرب ایران متعلق هستند، دولت آبادی در دوران کودکی محیط روستا را تجربه کرده و درویشیان در محله آبشوران کرمانشاه که از بافت سنتی برخوردار بوده، رشد کرده است. بر این اساس، بیشتر از نویسندگان معاصر خود به واگویی و بازتاب حقایق محیط زندگی شان همت گمارده اند و دغدغه های انسانی خود و واقعیت های اجتماعی را در قالب داستان عرضه کرده اند، چنان که مانند یک جامعه شناس بسترهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران دوره پهلوی را درک کرده و واقعیت های دردناک جامعه بحران زده این دوره را در داستان های کوتاهشان به دور از پنهان کاری به تصویر کشیده و روابط ناسالم فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی دوره پهلوی را نشان داده و تلاش کرده اند، با بازآفرینی و استفاده از امکانات قالب ادبی داستان در پی پژوهش شرایط عینی جامعه و انتقاد از وضع موجود برآیند. بنا بر این، مقایسه آثار کوتاه داستانی این دو نویسنده از زاویه اندیشه های ناتورالیستی علاوه بر کشف پیوندهای مشترک آثار داستانی آنها، کمک شایانی به شناخت مضامین فرهنگی، سیاسی و اجتماعی داستان های درویشیان و دولت آبادی

می‌کند. این پژوهش جلوه‌های ناتورالیسم را در داستان‌های کوتاه دولت‌آبادی (ته شب، ادبار، مرد، از خم چمبر، گاوآره‌بان، عقیل عقیل، آوسنه باباسبحان، باشیرو، سایه‌های خسته) و درویشیان (فصل نان، از این ولایت، همراه آهنگ‌های بابام، آبشوران) که عموماً مربوط به فضای ایران دوره پهلوی دوم هستند، با رویکردی توصیفی-تحلیلی بررسی کرده و به دو پرسش که جلوه‌های ناتورالیستی در داستان‌های کوتاه این دو نویسنده کدام است؟ و دیگر رویکرد اندیشه‌های ناتورالیستی این نویسندگان بر کدام وجوه ناتورالیستی بیشتر متمرکز است؟ پاسخی درخور داده‌است.

۱-۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی پیرامون آثار نویسندگان مورد نظر انجام شده که به اختصار عبارتند از مقاله‌های «ویژگی‌های زبان روایت در سه اثر از محمود دولت‌آبادی» از حسین حسن‌پور آلاشتی (۱۳۸۶) در سبک‌شناسی سه اثر داستانی عقیل عقیل، کلیدر و جای خالی سلوچ دولت‌آبادی؛ «بررسی و تحلیل عناصر بومی، دینی و ملی بزرگترین رمان فارسی» از مصطفی گرجی (۱۳۸۷) که عناصر بومی، باورهای دینی و ملی را در رمان کلیدر بررسی کرده‌است؛ «بررسی محورهای اصلی و شیوه گسترش روایت در کلیدر» از کاووس حسن‌لی و ساناز مجرد (۱۳۸۸) که موضوع عناصر داستانی، نحوه شخصیت‌پردازی و درون‌مایه رمان کلیدر را تحلیل کرده‌است. هم‌چنین ویژگی‌های اقلیمی در داستان‌نویسی کرمانشاه» از قهرمان شیری (۱۳۸۳) در تأثیر اقلیم غرب ایران بر سبک داستان‌نویسان این منطقه مانند منصور یاقوتی، علی‌اشرف درویشیان و علی‌محمد افغانی؛ «سیری در قصه‌های علی‌اشرف درویشیان» از روح‌الله رحیمی (۱۳۸۶) که نگارنده قصه‌های بومی و محلی کرمانشاه را که علی‌اشرف درویشیان گردآوری نموده، نقد کرده‌است؛ «بررسی عناصر داستانی در رمان سال‌های ابری» از علی‌اکبر عطرفی و طاهره سپهوند (۱۳۸۷) که عناصر و کاراکترهای داستانی این رمان را بررسی کرده‌است، اما پژوهشی مقایسه‌ای در اندیشه‌های ناتورالیستی درویشیان و دولت‌آبادی دیده نشد.

۱-۳. اهمیت و ضرورت تحقیق

بررسی، تحلیل و تبیین جلوه‌های ناتورالیستی در داستان‌های کوتاه محمود دولت‌آبادی از شرق ایران و علی‌اشرف درویشیان از غرب این سرزمین علاوه بر شناخت برخی بن‌مایه‌های مشترک در

داستان های کوتاه این نویسندگان و نیز جایگاه داستان نویسی و دغدغه های فکری آنان، سیمای جامعه ایران را در دوره حاکمیت پهلوی دوم نمایش می دهد که از منظر توجه به مؤلفه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و شناخت زمینه های پیدایش آن در این دوره، مهم و ضروری است.

۲. بحث اصلی

انقلاب صنعتی قرن نوزدهم برای مردم عادی و کارگران جامعه اروپایی، مصیبتی بزرگ بود، چنان که «نه تنها ثروت، عادلانه توزیع نشد، بلکه ضایعات آن گریبان همگان را گرفت. بنابر این، شرایط موجود بر روی ادبیات اروپا تأثیر گذاشت و موجب دیدگاه نوینی در این وادی شد که به مکتب ناتورالیسم معروف گشت» (ثروت، ۱۳۹۰: ۱۵۰). و «ناتورالیسم به صورت قیامی علیه پیش داوری ها و قرداد های اجتماعی، اقتصادی و مذهبی پا به میدان گذاشت و سانسوری را که جامعه بر بخشی از مظاهر طبیعت و زندگی اعمال کرده بود در هم شکست» (سیدحسینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۰۸) و نویسندگانی چون «استاندال (Stendhal)، بالزاک (Balzac)، تورگینف (Turgenev)، الیوت (Eliot)، دوموپاسان (Dvmvpan) و ... از چهره های شاخص این مکتب هستند» (ثروت: ۱۳۹۰: ۱۵۹) که آثار مهمی را پدید آوردند. از سوی دیگر چنان که آمد، همزمان با تحولات اجتماعی و سیاسی ایران بعد از انقلاب مشروطه و آشنایی روشنفکران و ادیبان ایرانی با آثار غربی، گرایش به این مکتب ادبی در ایران نیز پدیدار شد، چون اصلاحات ناموفق ارضی و تضعیف دهقانان و کشاورزان روستایی و سلطه کامل خاندان پهلوی بر تمامی ارکان اقتصادی و سیاسی و عدم توزیع عادلانه ثروت، شرایط اسفناکی را برای جامعه ایرانی پدید آورد و نویسندگانی چون صادق چوبک، احمد محمود، محمود دولت آبادی، علی اشرف درویشیان، منصور یاقوتی و ... به تبع مکتب ناتورالیسم اروپایی برای انتقاد از وضع موجود جامعه ایران دوره پهلوی، مشکلاتی چون حاشیه نشینی و زاغه نشینی، فقر و نداری، بیکاری، روسپی گری، مناسبات غلط اقتصادی و اجتماعی را در آثار داستانی خود بازتاب دادند و با برجسته کردن این ناهنجاری ها مانند یک جامعه شناس در پی اصلاح امور برآمدند.

بر این اساس توجه به علم فیزیولوژی، وراثت، گفتن از فجایع و زشتی ها، شکستن حرمت کلمات و مفاهیم، عشق چنان نیازی جسمانی، تصویری کردن پلیدی و بی عدالتی و فقر، باورنداشتن خرافات،

نفی آزادی و طرد آن، استفاده از زبان محاوره، شخصیت‌هایی با انگیزه حیوانی قوی، پایان غم‌انگیز و ... (شریفیان و رحمانی، ۱۳۹۲: ۱۴۹، ۱۶۸) از مشخصه‌های آثار ناتورالیستی است. ناتورالیسم و جلوه‌های آن از بن‌مایه‌های مشترک داستان‌های کوتاه درویشیان و دولت‌آبادی است و این نویسندگان می‌کوشند تا تصویری روشن از وضعیت جامعه خویش را با تکیه بر موقعیت‌های اجتماعی و سرنوشت‌های متفاوت کاراکترهای داستان‌هایشان ارائه دهند که در توصیف این واقعیت‌ها تا حدود زیادی به ناتورالیسم چوبک نزدیک می‌شوند. این دو نویسنده مانند دیگر نویسندگان ناتورالیست زشتی‌ها و فلاکت‌های جامعه را در عمده داستان‌های کوتاه خود نمایش می‌دهند و از زیبایی، عشق و محبت سخن نمی‌گویند، چون در دیدگاه ناتورالیست‌ها جز زشتی و پستی در انسان نیست و جنبه متعالی روح او نادیده گرفته شده است. این دو نویسنده زخم‌های طبقه رهاشده فرودست را بازتاب داده و در جستجوی درمان آن هستند، چنان که شخصیت‌های داستان‌های کوتاه این دو نویسنده چنان گرفتار فقر، طمع، بیماری، گرسنگی و مشکلات خویش هستند که نمی‌توانند به ایده‌آل‌های معنوی بیندیشند.

۲-۱. فقر و نداری و کارکرد آن

محرومیت از امکانات ابتدایی مالی عربان‌ترین نمود ناهنجاری اجتماعی در تأمین معاش یک خانواده است که زنجیره‌ای از هنجارگیسختگی‌های گوناگون همراه آن است که جدال‌های فاجعه‌آمیز خانوادگی، جهل و خرافه، مرگ تدریجی جسم و روح، فقر فرهنگی، انفعال و انتحار فکری جامعه، سقوط عزت و کرامت انسانی و ... (شیری، ۱۳۸۷: ۵۷) از جمله آن‌هاست. درویشیان در داستان‌هایش، زندگی محروم‌ترین و فقیرترین لایه‌های جامعه ایرانی دوره پهلوی را در یک فضای طبیعی-اجتماعی و در حال کنش و واکنش به صورت بسیار واقعی نشان داده است، فقری که درویشیان به تصویر می‌کشد، بسیار غم‌انگیزتر از چیزی است که مخاطب تصور کند، چنان که عواطف بشری را متأثر می‌کند. درویشیان ثروتمندان، خوانین روستا و حاکمیت وقت را علت فقر فقیران می‌داند، چنان که نیازعلی قهرمان اصلی داستان کوتاه «ندارد» از مجموعه «از این ولایت» است که نام خانوادگی نیازعلی، ندارد است و همین نام و نام خانوادگی که با پارادکس برجسته شده،

حاکمی از اوج تضادهای طبقاتی و اجتماعی است که حکومت پهلوی بر جامعه درویشیان تحمیل کرده است: «مدادش را با نخ به سوراخ دکمه کتش بسته بود، وقتی که چیز می نوشت، چون نخ کوتاه بود، شکمش را جلو می آورد، مثل این که به جای مداد، تن خودش را روی کاغذ می کشید. وقتی که مشقش را می گرفتم، دست هایش می لرزید، کاغذهای مشقش را از میان زباله دان مدرسه پیدا می کرد. مشقش را که خط می زدم، احساس می کردم که روی زندگیش خط می کشم. ظهرها به خانه نمی رفت، اصلاً بیشتر بچه ها به خانه نمی رفتند، نان شب مانده شان را همان جا می خوردند، او هم نان ظهرش را در جیب داشت» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۹). فقری که درویشیان مطرح می کند، بیشتر فقری از نوع غم نان است و به مخاطب تلقین می کند که همین فقر نان، مقدمه ای برای فقرهای فرهنگی و اجتماعی است: «زن به اتاق آمد سه تا نان ساجی در دستش بود، سفره را پهن کردند و کاسه کبود دوغ را از طاقچه پایین آوردند، بچه ها با سر و صدا دور سفره جمع شدند، مرد در حالی که نان داغ را در دهان می گرداند تا دهانش نسوزد، نامفهوم گفت: «خیلی خمیره، اصلاً نپخته»، زن که ترید می کرد، جواب داد: «بهتر، ته دلمان می گیره، دیرتر گسسه می شیم» (همان: ۲۸).

جدال های فاجعه آمیز و خشونت های خانوادگی از نمودهای فقر مالی است؛ یعنی افراد به علت این که برای رسیدن به اهداف، وسایل لازم را در اختیار ندارند، در شرایط غیر قابل پیش بینی قرار می گیرند که موجب ایجاد فشار روانی در افراد می شود و جلوه بیرونی این فشار روانی، خشم و خشونت است. روان شناسان نیز در دلیل روی آوردن افراد به خشونت به کشاننده های بیرونی مرتبط با آن بیش از کشاننده های درونی توجه دارند، چنان که بندورا (Bandura) در تأیید این مدعا معتقد است: «در پیش بینی ظهور خشونت و پرخاشگری بایستی شرایط زمینه ساز بیش از مستعد بودن افراد مورد نظر قرار بگیرد که ریشه برخی از رفتارهای نابهنجار در امکانات اقتصادی نهفته است. در میان عواملی که می توان اقتصادی به شمار آورد، مسائل مربوط به کمبودهای غیر مادی مانند فرهنگ، مهارت و کمبودی مادی مانند کاهش قدرت خرید و بی خانمانی است» (شیخاوندی، ۱۳۵۳: ۴۷). قابل ذکر است خشونت خانوادگی در آثار دو نویسنده، در برگرفته خشونت علیه همسر یا شریک جنسی و خشونت علیه کودکان و همچنین علیه اجتماع اطراف است، چنان که در این نمونه مشاهده می گردد: «دیروز مش جاسم سرسنگین شده بود، جواب سلامم را زورکی داد، لابد پول قند و

چایش را می خواست، این بود که عصبانی شدم و ننهات را زدم، تو هم که بزرگ بشی و زن بگیری، اگر پول نداشته باشی و پیش مردم خجالت بکشی، زنت را می زنی» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۲۴). هم چنین فاجعه مرگ صالح به دست غلام فسقوری در داستان «آوسنه باباسبحان» نمونه ای از این دست است که دولت آبادی آن را بازتاب داده است. در این داستان غلام به خاطر نداشتن زمین کشاورزی و برای به دست آوردن متوسل به خشونت و درگیری با صالح می شود و او را می کشد: «غلام یک قدم گریخت، دست به جیش برد و تیغه چاقویش برق زد. صالح امان نداد و بیل را به هوای شانه غلام بالا برد. غلام پیچ خورد و هنوز بیل بالای سرش بود که خودش را با یک ضربه توی بغل صالح انداخت ...» (دولت آبادی، ۱۳۶۸: ۵۹۶).

بیکاری مردان عمده ترین عامل فقر و تنگدستی مردمان داستان های درویشیان است که در اغلب داستان های وی به آن پرداخته است: «بابا بیکار بود، کرایه چند ماه را نداده بود، شب ها تا دیروقت توی کوچه ها پرسه می زد تا سرایدار بخوابد، آن وقت مثل آفتابه دزدها آهسته از لای در می سرید و از پله ها بالا می آمد. جواب سلامان را نمی داد، هیچ نمی خورد، می خوابید و صبح که بلند می شدیم، او را نمی دیدیم» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۱۰۸). نشانه های این خصیصه ناتورالیستی در داستان های دولت آبادی هم فراوان است، چنان که در داستان «ته شب» می نویسد: «محلّه فقرزده بود، فقر همیشه و در هر کجا سایه افکنده باشد، به خوبی احساس می شود، بوی فقر حتی از شکاف های دیوارها و در خانه ها بیرون می خزد، قاطی هوا» (دولت آبادی، ۱۳۶۸: ۲۳). این فقر، زمینه های سقوط عزت و کرامت انسانی را فراهم می کند، شاید هیچ پدیده ای به اندازه فقر زمینه ساز لگدمالی عزت نفس انسانها نباشد. این مسأله واقعیتهای انکارناپذیر است، چون به واسطه تنگدستی و فقر، کرامت نفس و حرمت انسانها مخدوش خواهد شد. امام علی (ع) می فرماید: «انّ الفقر مذلّهُ للنفس ...» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۳۶۵)، چنان که آتش، مادر خانواده در داستان «مرد» به خاطر فقر و ناداری، برای چند سیخ جگر و چند تکه گوشت و کله پاچه تن به خودفروشی می دهد: «آتش خوشحال به خانه برمی گشت، کله پاچه ها را تکه تکه می کرد، یک تکه اش را برای خودش بار می گذاشت، بقیه را به کولی ها می فروخت، بعد به حمام می رفت، از حمام برمی گشت، سر و زلفش را شانه می کرد، گونه و

لب هایش را سرخاب می مالید. روی کفش هایش را می شست و چادرش را به سر می انداخت و از در بیرون می رفت» (همان: ۸۰۵).

۲-۲. کاربرد زبان محاوره‌ای و گفتاری

استفاده از زبان محاوره از تکنیک‌های سبکی داستان‌نویسان ناتورالیست است که درویشیان و دولت آبادی این تکنیک فنی و سبکی را در داستان‌های کوتاه خود به کار گرفته‌اند، البته نباید این سبک را تنها مختص ناتورالیست‌ها دانست، چون نثر دوره معاصر به خاطر فروکش کردن تب و تاب مشروطیت و بر سر کار آمدن نظام جدید و همچنین گرایش روزنامه‌نویسان و رجال سیاسی به کارهای تحقیقی ساده شد و ادبیات داستانی و رمان‌ها نیز با به کار بردن عناصر زبان محاوره به روند ساده‌تر شدن نثر کمک کردند (بیگ‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۹)، چنان که در داستان «گاوره‌بان» سید عاشق به قنبرعلی چنین می‌گوید: «خوبه قنبرعلی جان، آمدم خبرت کنم که اجباریا دارن میان. ترنگ گفت، گفت: این دفعه می‌خوان همه بچه‌های ده را جمع کنن بیرن. گفت: رئیس حوزه، خودش گفته که یک فوج قشون بریزن تو آبادی و همه را جمع کنن بیرن، گفتم خبرت کرده‌باشم، بعدش خودت می‌دانی، اگر می‌خوای باقی بچه‌ها را خبر کنی، خبر کن، من که پای راهوار ندارم» (همان: ۶۴۴). یا در داستان «آوسنه باباسبحان» صالح به عاقله می‌گوید: «من کاری ندارم که شما این یه سفره زمین‌رو به چه بی‌سر و پای می‌خوای بدی بکاره، اما حالا که به هیچ صراطی مستقیم نمی‌شی، من همین جا روی فرشت می‌گم رو اون زمینی که من کار می‌کنم، هیچ احدی حق نداره پاش‌رو بذاره، من روی اون ملک عرق ریختم، پنج سال خون دل خوردم تا تونستم بارش بیارم» (همان: ۵۴۳). زبان محاوره در داستان‌های علی‌اشرف درویشیان نیز جایگاه ویژه‌ای دارد، چنان که در داستان «خر نفتی» از مجموعه داستان‌های «فصل نان» پدر خانواده می‌گوید: «الهی شکر، ای خدا برامان بساز، روزیمان را بده، نانمان را بده، بابا را نکش، ننه را نکش، قرضمان را بده، ناخوشمان نکن! ای خدا» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۱۷۸)، یا در داستان «بیماری» از مجموعه داستان‌های «آبشوران» ننه با ناله می‌گوید: «به خدا همان یه لقمه نان خالی صبح بوده، دیگر چیزی روی زبانم نرفته، ظهر هم دشمنت باشم، اگر چیزی دلم کشیده باشه، همان یه لقمه نان خالی صبح» (همان: ۱۴۲) و یا در داستان «بی‌بی» از مجموعه داستان‌های «آبشوران» بی‌بی به بچه‌ها گفت: «حال ننه‌تان خرابه، بی‌هوش و بی‌گوش افتاده، زود

باشین، باید روی پشت بام برایش دعا بکنین، این قرآن را بگیرین روی سر و گریه بکنین» (همان: ۱۱۵).

۲-۳. توصیف دقیق و شرح جزئیات

دولت آبادی و درویشیان توصیف دقیقی از حوادث، طبیعت و کاراکترها در داستان‌های کوتاه خود دارند، چنان که گاهی این توصیف‌ها سرشار از صنایع ادبی و صور خیال‌های شاعرانه است، اگر چه توصیف‌های درویشیان نسبت به دولت آبادی رنگ و بوی ادبی کمتری دارد. وی در ابتدای داستان «باغچه کوچک» از مجموعه داستان‌های «آبشوران» توصیفی از محله و کوچه دارد که چنین است: «وقتی از سراب برگشتیم، شب روی دل شهر نشسته بود، نفس شهر بند آمد، ماه روی آسمان ترکیده بود، ... کوچه‌ها فحش می‌دادند، فریاد نمی‌کشیدند، اما گدایی می‌کردند، التماس می‌کردند، سرفه و گریه می‌کردند» (همان: ۱۰۷) و نیز تصویری که در آغاز داستان «ننه‌جان چه شده» از مجموعه داستان‌های «آبشوران» از آشورا (آبشوران) به مخاطب نشان می‌دهد، گویای همه چیز است: «سوز و سرما و قارقار کلاغ‌ها آشورا را پر کرده بود، مردی پشت بام اتاقش را با بیل می‌کوبید، گنجشک‌ها بر کاهگل پشت بام نک می‌زدند. آوای گل‌ذرت فروش لب آشورا بر غصه ما که پولمان را در قلک انداخته بودیم، می‌افزود» (همان: ۱۲۷). اما چنان که گفته شد، توصیف‌های دولت آبادی شاعرانه‌تر از درویشیان است که این از ویژگی‌های داستان‌نویسان مکتب خراسان است، چرا که از خصوصیات غالب این مکتب، «ستایش عناصر طبیعت، از تیغ و تاق و تاک، تا کوه و دشت و آتش و آب و خاک و بسیاری از پدیده‌هایی است که حضور پاک آن‌ها را در دامن صحرا و طبیعت می‌توان مشاهده کرد. این گونه ستایشگری، بی‌گمان ریشه در دیدگاه مذهبی و پذیرش بی‌چون و چرای نظام هستی از طرف آنان دارد و همراه با آن، ناشی از یک نوع نگرش غالب شاعرانه و تجسم عینی یک ذهنیت زیبایی‌پسند در ذات آنان است» (شیری، ۱۳۸۷: ۲۶۴). مه‌چنین توصیفی که دولت آبادی از غروب خورشید در شهر زلزله‌زده خاف در داستان «عقیل عقیل» ارائه می‌دهد، دلیلی بر این مدعاست: «خورشید، پیرزنی خم‌پشت بود که از عزا برمی‌گشت، تنش در غبار سرخی گم بود و می‌رفت که فروبشیند، کند و غم‌زده و دل‌مرده قدم برمی‌داشت، چشم‌هایش را خاک گرفته بود، همین بود که نمی‌توانست بگیرد، گریه در نگاهش خشکیده بود، می‌رفت تا خودش را در شب قایم کند، پنداری

از چیزی شرمگین بود، نمی خواست چشمش در چشم کسی باشد، جز این اگر بود، پس چرا خودش را زیر بال غبار و ابر قایم کرده بود؟ چرا خودش را در چادرش پیچیده بود؟ چرا خودش را از نگاه مردم خاف می دزدید؟ چرا دزدانه می گریخت؟ گریخت! نگاهش کن! بی باقی به دل ابرها خزید تا از آن جا به دالان شب قدم بگذارد و بعد خودش را در گودال سیاه، در شب گم کند» (دولت آبادی، ۱۳۶۸: ۹۱۹) و یا توصیفی که از شب در داستان «خم چمبر» دارد، نمونه دیگری از توصیف های شاعرانه دولت آبادی است: «خاک مرده بر سر و دوش کوچه ها پاشیده بودند، هیچ جنبنده ای پیدا نبود، خاموشی همچون نمد، همه جا را پر کرده بود، تک سرفه ای اگر از ته سینه ای برمی خاست تا پشت آبادی می رفت، سگس دمش را زیر شکمش کشیده بود و از بیخ دیوار می آمد» (همان: ۸۶۵).

۲-۴. مرگ و فرجام غم انگیز

بیشتر شخصیت های اصلی داستان های درویشیان و دولت آبادی پایانی غم انگیز دارند، چنان که درویشیان با مرگ این شخصیت ها خط بطلانی بر تمامی آرزوها و امیدهای آنان می کشد و در حقیقت نشان می دهد، قهرمانان داستان هایش مقهور سرنوشت تلخ خود هستند، اما شگفت آور این است که با خواندن این داستان ها غم خواننده برای بازماندگان بیشتر از کسانی است که قربانی می شوند. این شاخص در داستان «ندارد» از مجموعه داستان های «از این ولایت» قابل مشاهده است: «یک روز صبح حاضر و غایب می کردیم: «نیاز علی ندارد»، چند نفر از بچه ها آهسته گفتند: «غایب»، تکان خوردم، جایش خالی بود، غم ناآشنایی در صورت بچه ها دیده می شد، همه سرشان را زیر انداخته بودند، از اکبر، مبصر کلاس، علت را پرسیدم، گفت: «آقا، دیروز غروب مُرد از سرما، آقا خون از گلوش آمد و مُرد، هی می گفت: ستاره می خوام، ستاره می خوام، یک ستاره قشنگ برای ننه ام» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۱۴). داستان کوتاه «ندارد» از مجموعه داستان های «از این ولایت» پایانی برنده چون شمشیر یا گلوله دارد که نوک آن به سوی حکومت مرکزی پهلوی است، به ویژه که بعد از فرمان پانزده ماده ای انقلاب شاه و مردم موسوم به انقلاب سفید نوشته شده است، انقلابی که به ظاهر در جهت رفع تبعیض از کشاورزان و دهقانان بود و هیچ گاه عملی نشد، درویشیان در انتقاد از این وضعیت می نویسد: «لکه ابر سیاهی روی دل آسمان نشسته بود، همه ساکت بودیم چشم افتاد به روزنامه تازه روی پنجره، با خط درشت نوشته بود، بهداشت برای همه» (همان).

در داستان «سه خم خسروی» از مجموعه داستان‌های از این ولایت، سه فرزند فوت شده، نمادی از گنج‌های از دست رفته پیرمرد می‌باشند، گنج‌های پیرمرد در فضای محرومیت و تضادهای موجود در جامعه و اختلاف‌های طبقاتی و عدم توجه به قشر فقیر و محروم جامعه از دست رفت. آیا این سه خم خسروی نمی‌توانستند، افرادی مفید و توانمند در جامعه باشند؟ آیا نمی‌توانستند مشکلی از مشکلات موجود جامعه را حل نمایند؟ آیا نمی‌شد طوری آن‌ها را تربیت کرد که کارهایی انجام می‌دادند که هزاران برابر از خم‌های خسروی مفیدتر باشند؟ این سؤالات و صدها سؤال دیگر در فضای اجتماعی داستان قابل طرح است که نمودی از واقع‌گرایی تلخ و گزنده سبک نگارش درویشیان است: «گیسوی طلایی دخترکی روی زمین در خاک‌های چاله کرسی ریخته بود، زیر کرسی دو پسر و یک دختر دست در گردن یکدیگر، از سرما خشک شده بودند، صورت‌های کبود کوچکشان رو به سقف افتاده بود، شاید منتظر چیزی بودند» (همان: ۱۹). دلخراش‌ترین مرگ شخصیت‌های داستانی داستان‌های کوتاه درویشیان مرگ نوزاد مریضی در داستان «گازولک» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» است که به دلیل جهل و فقر خانواده‌اش اتفاق می‌افتد، چنان‌که خواننده در پایان این داستان، علاوه بر غم و ناراحتی ناشی از مرگ نوزاد، نگران آینده تاریک دیگر کودکان خانواده نیز می‌باشد که عوامل زیادی مانند: نداشتن سرپناه نامناسب، نداشتن و نبودن کار برای سرپرست خانوار، ممانعت از استفاده مردم از ثروت‌های ملی توسط خود مردم، نداشتن پول و وسیله مناسب برای درمان بچه‌ها، جبر محیطی، اعتقاد به خرافه و خرافه‌پرستی، عدم اطلاع از عوامل بهداشت فردی و اجتماعی و نبود امکانات اولیه زندگی، حیات آن‌ها را تهدید می‌کند: «صبح زود، کله سحر، زن بلند شد، دلواپس بچه را تکان داد، بی حرکت بود، رنگ به چهره نداشت، لب‌هایش کبود و پف کرده بود، زن شیون کرد: «نذرعلی، نذرعلی، یا حضرت عباس به دادم برس»، مرد وحشت‌زده از خواب پرید، قنناق بچه را باز کردند، بعد متوجه سرش شدند که محکم با کهنه بسته شده بود، پارچه را باز کردند، لکه‌ای خون روی پارچه پیدا شد، کلاه را برداشتند، حشره درشت و سیاهی با شاخک‌هایش بیرون دوید، فک‌های حشره خونین بود، سوراخ درشتی روی ملاح بچه درست شده بود و خون در اطرافش دلمه بسته بود» (همان: ۳۲).

بیشتر داستان های دولت آبادی نیز پایان و فرجام غم انگیزی دارند، چنان که گاهی خواننده تا مدت ها سردرگم و ناباور در جست و جوی دلایل این ناباوری است. برای مثال در داستان «از خم چمبر» رحمت یکی از شخصیت های اصلی پایان تراژدیکی دارد: «رحمت که نافگاهش را چسبیده و چمبر شده بود، روی زانوهایش راست شد، پرکینه سرش را به دیوار کوفت و پای آخور پخش شد، مرد به طرفش رفت و فانوس را نزدیک رویش گرفت، دهنش وامانده و کف کرده بود و چشم هایش مثل دو تا نخود پخته، ته کاسه زرد می زد، شقیقه اش شکسته بود و رگه های خون روی صورتش راه می رفتند و قاطی کف ها می شدند» (دولت آبادی، ۱۳۶۷: ۹۴). در داستان «آوسنه باباسبحان»، صالح با ضربه چاقوی غلام فسقوری از پادرمی آید، مسیب که از مرگ برادر دچار جنون شده است، با موتور به درخت چنار می زند و می میرد و در نتیجه خانواده باباسبحان از هم می پاشد و امنیت روانی آن ها نابود می گردد: «او نقش پسر ارشدش صالح را مثل یک جوال غله روی خرموشه بار کرده بود و از صحرا می آورد، پای های بلند صالح از یک پهلو و دست ها و کاکل هایش از پهلوی دیگر خرموشه آویزان بود ... مسیب کنار به کنار خرموشه می آمد، او از شکل برگشته بود» (همان: ۵۹۶). در داستان گاواره بان، مرگ عمو قربانعلی، پدر قنبرعلی جان، به دست گروه بان ارتش، سرانجام تلخی را برای داستان رقم می زند (همان: ۶۳۹-۷۰۳) و نیز در داستان «از خم چمبر» مارو و آقای مدیر با هم فرار می کند و طاهر به دست ایل جار میرجان کشته می شود: «دمی دیگر چند مرد همراه رییس انجمن، طاهر را می آورند، طاهر استخوان هایش نرم شده و نفسش بریده است، او را پشت خرش انداخته و از ته دشت، از باریکه ای که به راه شهر می پیوندد، می آورند، می نماید که طاهر به دنبال مارو رفته بوده، طاهر را می آورند، رئیس انجمن می گوید: «باید به فکر دشتبان دیگر و مدیر دیگر باشیم. مردها خاموشند، آتکه (مادر طاهر) از بام فرومی خیزد، مثنی خاک برمی دارد، بر سر می پاشد و زیر لب چیزی می گوید، شاید می گوید: «جوانم! جوانم! خاک...» (همان: ۹۰۶). در داستان «باشیرو» حله خودکشی می کند و جاسم برادر حله به مرز جنون می رسد: «صورتش رنگ خاک مرده را پیدا کرده بود، چون همه خون هایش از تنش کشیده شده بودند، ته رنگ خون بر پیراهن خیس و چسبیده به تنش پیدا بود و پایین شکمش جر خورده بود و جای جراحت هنوز تازه بود، اما آب شور دریا شسته و سفیدش کرده بود. جاسم مثل این که از چیزی تعجب کرده باشد، بالای سر جسد حله ایستاده

و خشکش زده بود، پشتش خم شد و همان طور مانده بود» (همان: ۷۹۲). هم چنین عقیل شخصیت اصلی داستان «عقیل عقیل» در پایان داستان بعد از جنون و دیوانگی به دست یکی از سربازان پادگان کشته می شود (همان: ۹۰۷-۹۶۸).

۲-۵. توصیف رنج‌ها و سختی‌های زندگی

پرداختن به رنج‌ها و سختی‌های زندگی از جلوه‌های مشترک ناتورالیستی در داستان‌های کوتاه دو نویسنده است. یکی از واقعیت‌های دردناک محیط اجتماعی درویشیان، وجود بیماری و ناخوشی در میان کودکان و زنان است که به دلیل نداشتن پول قادر به مداوای خویش نیستند و مجبورند تا لحظه مرگ درد مریضی را تحمل کنند، چنان که وی در بیشتر داستان‌ها به این موضوع گریزی می‌زند: «وقتی که بچه‌ها بازی می‌کردند، او کنار دیوار می‌نشست و توپش را در دست می‌فشرد، آسمان را تماشا می‌کرد و با حسرت به بازی بچه‌ها خیره می‌شد، هر وقت بازی می‌کرد، سرفه‌اش می‌گرفت و خون بالا می‌آورد» (همان: ۱۱) و نیز «زنش در رختخواب چرک و پاره‌ای خوابیده بود و خرخر می‌کرد، چند شیشه دوا و مقداری بسته‌های به هم ریخته در دور و برش پراکنده بود، پسر کوچکش با شکم برآمده و رنگ زرد در آغوش پیرزنی بود که نمی‌شناختمش، نشستم و گفتم: «چه شده غلامرضا؟ بلا دوره!» سرش را روی زانو گذاشت و با بغض گفت: «بلا نبینی، و الله دو روزه بیهوش افتاده، حرف نمی‌زنه، امروز حالش بدتر شده، نمی‌دانم چه بکنم» (همان: ۴۸). با تعجب پرسیدم: «ننه لیمو، چرا شامت را نمی‌خوری؟» در حالی که با ترس به خالو رسول نگاه می‌کرد و شکم را فشار می‌داد، گفت: «دلم درد می‌کنه، دکتر گفته تریدی و آتش نباید بخورم»، خالو رسول گوش‌هایش تیز شد، سرفه‌ای کرد و به لیمو گفت: «دیگر خوب شدی، پارسال مریض بودی، حالا دیگر خوب شدی، گاوم را فروختم، رفتیم دکتر، عکس برداشتیم، دوا خوردی، حالا هم خوبی، مگر نه؟» (همان: ۶۴).

یکی دیگر از رنج‌ها و سختی‌های محیط اجتماعی دو نویسنده بیکاری و نداری مردان در داستان‌های کوتاه آنان است، حضور و نفوذ نظام خرده‌مالکی و تصویب و اجرای نیم‌بند لایحه اصلاحات ارضی، باعث پیدایش انبوهی از دهقانان جزء خوش‌نشین و بیکاری شماری از طبقات پایین دست شهری و روستایی شد (شیری، ۱۳۸۷: ۵۶). مردان روستا با وجود کار و زحمت فراوان، درآمد مناسبی نداشتند و گاهی اوقات نارضایتی ارباب از وضعیت موجود نیز باعث پس گرفتن زمین از آن‌ها و در نهایت

بیکاری و به تبع آن بدهکاری آنان می شد که درویشیان به خوبی این موضوع را در داستان های کوتاهش بازتاب داده است. در داستان «ندارد» از مجموعه داستان های «از این ولایت» که پدر ندارد به علت پیری توانایی انجام هیچ کاری ندارد، آمده است: «- اسم پدرت چیه؟! - ریش چرمی، آقا! - // چه کاره س؟! - هیچی، آقا! خیلی پیره، نشسته توی خانه و کتاب دعا می خوانه، آقا!» (همان: ۱۱). در داستان «قبری گبری» از مجموعه داستان های «از این ولایت» نیز رنج های زندگی به تصویر کشیده شده است: «هر وقت پدرش چیزی گیرش نمی آمد، توی خانه کتک کاری بود، بخصوص از وقتی که جزو خوش نشین ها به حساب آمده بود، بعد از آن دیگر پدرش کم حرف زده بود، هیچ گاه نخندیده بود، مثل این که زبانش بند آمده بود، تنها وقتی که گورها را می کند، زبانش باز می شد و حرف می زد» (همان: ۲۳). در داستان «هتاو» از مجموعه داستان های «از این ولایت» رنج ها و سختی های زندگی بسیار برجسته است و به گونه ای منجر به فاجعه می شود. هتاو، دختر بچه ای مظلوم است که به صلاح دید پدر، بدون آمادگی جسمی و جنسی و بدون هیچ درکی از عشق به خانه شوهر می رود و تن به ازدواج سنتی می دهد و همین امر موجبات مرگ تراژیک وی را رقم می زند. درویشیان در میان مردمان روستایی و عشایری کرمانشاه زندگی کرده است، بنابراین نسبت به برخی مشکلات دختر بچه های روستایی که بارها به خاطر فقر و ناداری قربانی شده اند، آگاهی داشته است. پس با انتخاب این تم برای داستان هتاو یکی از رفتارهای نادرستی را که نسبت به دختر بچه های مناطق روستایی و عشایری ایران انجام می شود، به چالش می کشاند. وی در کنار طرح مسائلی نظیر سوء تغذیه، جهل و خرافه، فقدان خدمات بهداشتی و درمانی لازم، فقر آموزشی، بیسوادی، بهره کشی جسمی و ده ها مورد دیگر؛ ازدواج اجباری دختر بچه گان را نیز به عنوان یکی از مهم ترین مسائلی که زندگی آنان را به مخاطره انداخته است، طرح می کند، در حالی که بسیاری از فعالان حقوق زنان و کودکان تا این زمان، کمتر به موضوع ازدواج زودهنگام دختران توجه کرده اند. درویشیان در این داستان، سنت های غلط گذشته و فقر را عامل چنین فجایی در مناطق عشایری و روستایی می داند و این سنت ها را به چالش می کشد تا تلنگری به جامعه خویش بزند و با پیشگیری از آن، بتواند کودکان را از ورطه فقر و محرومیت رها سازد.

حقیقت خانواده روستایی و عشایری اقلیم کرمانشاه در این داستان به خوبی نمایان است، واقع‌گرایی قصه انسان را به فضای آن می‌برد و عنصر فقر و تنگدستی اگر چه آزارنده و تکراری است، اما تازگی مضمون در آن نمایان است. در این خانواده همه کار می‌کنند و تلاش و فعالیت دارند، اما واقعیت این است که تمام تلاش آن‌ها کفاف زندگی بخور نمیرشان را نمی‌دهد. طبق معمول تضاد طبقاتی در داستان مشهود است، ناصرخان کمباین دارد، زمین دارها بی‌انصاف شده‌اند، آمریکایی‌ها مشغول کندن چاه نفت هستند، همه جای زمین سوراخ سوراخ شده انگار که این وجود مردم است که با سرمایه سوراخ سوراخ می‌شود. درویشیان با این کلمات و عبارات به ستیز با سرمایه‌داری و بورژوازی می‌پردازد و آن را سبب تباهی زندگی کودکان به ویژه دختر بچه‌ها می‌داند: «ویس مراد با براخاص حرف زده بود و قرض‌هایش را به رخ کشیده بود، براخاص بارها به ویس مراد گفته بود که هتاو کوچک است و چند سالی باید صبر کنند، از طرفی مادر بزرگ راضی نمی‌شد، اما ویس مراد پافشاری می‌کرد، می‌خواست هر چه زودتر خداداد را سر و سامان بدهد، براخاص از ته دل راضی نبود، ولی فکر می‌کرد، می‌دید، باید قبول کند، یک نان خور کم می‌شد و قرضش را هم می‌داد و سرو کارش با ژاندارم‌ها نمی‌افتاد» (همان: ۳۸ و ۳۹). یک شب که مادر خداداد به خانه همسایه می‌رود، ویس مراد رو به خداداد می‌کند، از او می‌خواهد نزد دختر برود، زیرا هتاو بزرگ شده، حالا دیگر وقتش رسیده، اما خداداد نمی‌پذیرد و می‌گوید: فقط شش ماه گذشته و ما قسم خورده‌ایم، ویس مراد با خشم می‌گوید: «تف به غیرت، مردم پشت سرمان حرف نمی‌زنن؟ لابد مرد نیستی؟ خداداد آتشی شد، خون چشم‌هایش را گرفت، با حرکتی عصبی بلند شد، هتاو را گرفت که به اتاق آن طرف حیاط برود، ویس مراد غریب: بیرون سروصدا می‌کنه، برو پستو» (همان: ۴۱).

هتاو مرد و وسط میدانچه روستا نزدبامی گذاشته بودند، رویش پارچه سیاهی کشیده بودند، خداداد چند روز خود را در کاهدانی پنهان می‌کند و دیوانه می‌شود و به کوه می‌زند و دیگر هیچ کس او را نمی‌بیند. مادر بزرگ هتاو با گونه‌های مجروح در حالیکه «وهی» می‌کند، با شیونی که در گوش همه کوجه‌ها دوید، فریاد زد: «شدی فدای یک لقمه نان، شدی قربانی یک لقمه نان» (همان: ۴۴). این رویکرد حاکی از واقعیتی تراژیک است، مادر بزرگ هتاو فریاد می‌زند، انگار فریادش را

نمی‌خواهد تمام کند، این فریاد همه قربانی‌های فقر و گرسنگی است. شاید امروزه کمتر از این نوع واقعیات بشنویم، اما وجود داشته‌است. خداداد نیز قربانی است، قربانی جهل و نادانی، قربانی حرف مردم، قربانی کسی که مجوز چنین ازدواجی را صادر کرده‌بود، سر به کوه گذاشتن و دیوانه‌شدن خداداد در هر لحظه برای او مرگ است.

۲-۶. شکست حرمت کلمات و مفاهیم

شکست حرمت کلمات و مفاهیم از جلوه‌های مکتب ناتورالیسم است که بر این اساس درویشیان و دولت آبادی گاهی از واژه‌ها و جمله‌هایی استفاده می‌کنند که از عفت تهی است، چنان که نمونه‌هایی از آن در داستان‌های کوتاه دو نویسنده تحلیل می‌گردد: «درویشیان در داستان «زمین» آورده‌است: «خاک بر سرت برای ماشین گرفتنت، ماشین هم دیدیم که گرفتی، بیست تومن می‌خواست که ما را ببرد، ولی تو پول دوست تا اسم بیست تومن را شنیدی، رنگت شد که زرد آلفروش‌ها و مثل گن (خایه) حلاج‌ها شروع کردی به لرزیدن» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۵۴). یا در داستان «صلح» از مجموعه داستان‌های «آبشوران» می‌نویسد: «این پسر هنوز زردینه به کون نکشیده چه حرف‌هایی می‌زنه، سرخود، کلاه خود شده، بیست تومن از کجا بیارم، مگر مجبوریم؟ مگر دستان را گذاشته‌اند توی روغن داغ! آخر بین پسر این قدر گریه کرده، چشاش شده عین کون مرغ» (همان: ۱۶۳).

دولت آبادی در داستان «از خم چمبر» این گونه آورده‌است: «برو این حرف‌ها را به بابای نره‌غولش بزن، به کون لق بایع و مشتری، طعم خربوزه‌های جوی تو به دهن من که هنوز نرسید! به من چه که برایم روضه می‌خوانی؟ پاتیلیم روی بار سوخت» (دولت آبادی، ۱۳۶۷: ۸۳۱) و نیز در داستان «آوسنه باباسبجان» گاهی حرمت کلمات و مفاهیم در دیالوگ‌ها از بین می‌رود: «من که به گردن نگرفتم تا به همه حرفای مفت اون عمل کنم؟ اون همین که یه دونگ زمینم که به تو فروخت و برا من هراسه سر پالیز تراشید، غلط کرد، ... خدا نیارمز تا نفسش وانستاده بود از این گه‌ها زیاد می‌خورد» (همان: ۵۴۲).

۲-۷. نابودی عشق، زیبایی و تعهد

عشق و زیبایی در اغلب داستان‌های دولت آبادی و درویشیان قربانی جهل، نیاز جسمانی و فقر و نداری می‌شوند و مجالی برای بروز نمی‌یابند که مخاطب به همین دلیل در داستان‌های کوتاه آن‌ها،

نشانی از ماجراهای عشقی و حتی دیالوگ‌های احساسی و عاطفی نمی‌بیند، بلکه آن چه را مشاهده می‌کند، خشونت و تندی کاراکترها در قبال یکدیگر است. درویشیان مانند نویسندگان رئالیستی و با گرایش ناتورالیستی، حرمت و عفت کلمات و مفاهیم را برای توصیف این موضوع تا حدودی نابود می‌کند، چنان که رحمت در داستان «ادبار» با حامی خود رابطه جنسی برقرار می‌کند: «انگشت‌های رحمت توی موهای کوکب نم برداشته بود و کوکب با هر دَمش توی بغل او بالا و پایین می‌رفت، بوی موهای کوکب توی دماغش پیچیده بود و سرتاسر سینه، شکم و ران‌هایش خیس عرق شده بود و آن مادیان سرخ یال سوخت» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۷: ۴۶).

در داستان «خم چمبر» مارو برخلاف میل باطنی خود به خاطر فقر و تنگدستی توسط خانواده‌اش به عقد طاهر در آمده، خانه طاهر برایش مانند شکنجه‌گاه است، دیدن طاهر او را عذاب می‌دهد و برای فرار از این وضعیت تن به ارتباط نامشروع با امیر، معلم روستا می‌دهد و امیر هم با این که نامزد گل‌آرا دختر آقای ذیحقی بود، برای برآوردن نیاز جنسی خود با مارو ارتباط برقرار می‌کند، چرا که او هم برخلاف میل باطنی‌اش با دختر آقای ذیحقی عقد کرده بود تا از طریق آقای ذیحقی ارتقای شغلی بیابد: «بعدش عادت کردم، هر وقت خانه خلوت می‌شد، مارو مال من بود، خودش راهش را بلد بود، زنجیر در را به زلفی می‌انداخت و می‌آمد، حالا هم می‌آید، من هم می‌خواهم که بیاید، اما مانده‌ام، در چمبر گیر افتاده‌ام، از هر سو دست و بالم بسته شده‌است، می‌خواهمش، اما چکار می‌توانم بکنم؟ دختر ذیحقی، به خدا نمی‌خواهمش» (همان: ۸۷۰).

این رویکرد در داستان‌های درویشیان نیز قابل مشاهده است، به عنوان مثال در داستان «قبر گبری» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» آمده‌است: «پدرساکت بود، دیشب با مشت زده بود تو صورت زنش و صورتش را زخم کرده بود، پسرک یاد مادرش افتاد که صورتش مثل به‌های در دکان مش حسین شده بود: زرد با لکه‌های قهوه‌ای» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۲۲) و در داستان «گازولک» چنین است: «بچه‌ها بیدار شده بودند، چشم‌هایشان در تاریکی می‌درخشیدند، صدیقه مویه کرد، مرد با خشم به طرف صدیقه رفت و گفت: «خفه‌خان، خفه‌خان، مُرده‌سگ، گریه نکن» (همان: ۳۱). در داستان «هتاو» هم این رویکرد وجود دارد: «خداداد آتشی شد، خون چشم‌هایش را گرفت، با حرکتی عصبی بلند شد، دست هتاو را گرفت که به اتاق آن طرف حیات برود، هتاو از دستش گریخت، از پستوی بیرون

دوید، تنها پناهش ویس مراد بود، هتاو پشت سر ویس مراد پنهان شد و جیغ کشید: «باباجان، باباجان، به دادم برس! یا علی، یا امام رضا!» ویس مراد دست او را گرفت و پرتش کرد جلو خداداد و با تمسخر و خشم به او گفت: «بی عرضه دست و پا چوبی» (همان: ۴۲).

۲-۸. انتقاد از جهل، خرافه و باورهای عامیانه

عدم اعتقاد به باورهای عامه و تسلیم‌ناپذیری در برابر آن‌ها از دیگر جلوه‌های اندیشه‌های ناتورالیستی است، از این رو درویشیان و دولت‌آبادی باورهای خرافی را در داستان‌های کوتاه‌شان به بوته نقد و انتقاد می‌کشند، چنان که دولت‌آبادی در داستان «گاواره‌بان» زمانی که جسد عموقربان‌علی در حسینیه روستا می‌باشد، به یکی از این باورهای خرافی اشاره کرده است: «شب نمی‌شود مرده را خاک کرد، چون در شب ستاره‌اش با او به گور می‌رود و برای اولادهايش نكبت بارمی‌آورد، این بود که باید تابوت را توی خانه خدا می‌گذاشتند، توی حسینیه» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۷: ۷۰۲). هم‌چنین دولت‌آبادی در داستان «آوسنه باباسبحان» زمانی که مسیب دیوانه شده و کنترل او برایش مشکل شده، هیچ یک از راه‌هایی را که مردم پیشنهاد می‌کنند، باور ندارد: «یک جوری او را به پابوس امام رضا ببر، ریسمان به گردنش ببند و پای پنجره فولادی دخیلش کن. شفادهنده این دردها خود حضرت عباس است، صبر کن راه کربلا باز شود او را به کربلا ببر به خود خدا واگذارش کن، خودش حلال همه مشکلات است» (همان: ۶۱۳).

ناامیدی از رسیدن به آنچه خواست و آرزوی انسان‌هاست، گاهی آن‌ها را وامی‌دارد تا به خرافه رو بیاورند و از نیروی نامعلومی کمک بگیرند. انسان‌ها اغلب برای فرار از وضعیت موجود به خرافه روی می‌آورند تا از زندگی در واقعیت دور شوند. بیشتر زنان داستان‌های علی‌اشرف درویشیان به خاطر بیسوادی، دچار نوعی جهل و خرافه هستند و همین امر موجب می‌شود، این افراد در زندگی، تصمیم‌های نادرستی اتخاذ کنند که باعث پیدایش تراژدی‌های خشونت بار خانوادگی و اجتماعی شود. درویشیان این جهل و خرافه را با هدف نقد آن در داستان «گازولک» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» توصیف می‌کند: «مرد رو کرد به زن و گفت: «بیا تا دود سیگار بکنم تو گوشش»، زن چهره درهم کشید و گفت: «بادود سیگار مشکل خوب بشه»، مرد سیگاراش را با کبریت گیراند و پک عمیقی به سیگار زد، دهانش را بیخ گوش بچه برد، یواش یواش دود را به خورد گوش بچه داد،

بچه خیلی ناراحتی کرد» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۲۹). همچنین در برشی دیگر از این داستان آمده است: «بی‌بی وسط یکی از قوطی‌ها را که خش خش می‌کرد، برداشت، درش را با مقاش باز کرد، دستش می‌لرزید، با احتیاط دستش را میان قوطی کرد، زن و مرد با وحشت و تعجب به دست بی‌بی وسط زل زده بودند، بی‌بی وسط کلاه بچه را برداشت، دستش را برد توی کلاه و کلاه را سر بچه گذاشت و با نواری کهنه محکم بست، زیر لب وردی خواند و رو به کلاه گفت: «دشمنی با حضرت عباس کردی، اگر اذیت این بچه بکنی، ای خدا! خودت بچه‌ام را نجات بده، الهی آمین» (همان: ۳۱). در داستان «موتور برق» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» نیز این جهل و نادانی به چشم می‌آید: «شب اول تمام لامپ‌ها سوخت، چون راننده تراکتور یک مرتبه به خیال این که پشت تراکتور است و می‌خواهد شخم عمیق بزند، سرعت موتور را زیاد کرده بود، شب دوم سه نفر را برق گرفت، یکی دستش را کرده بود میان سرپیچ لامپ و فلز زرد بیخ لامپ را واریسی کرده بود و با خودش گفته بود: «بگذار بینم آن چیست در آن بیخ ... آااا...»، دیگری چون برق کم و زیاد شده بود، از ترس این که مثل شب پیش لامپ نسوزد، یک مرتبه دست پاچه شده بود و با قیچی سیم‌های بالای کلید برق را قطع کرده بود و با سلطان سر زمین خورده بود» (همان: ۷۰ و ۷۱).

۲-۹. خشونت علیه زنان

چهره‌ای که درویشیان در داستان‌هایش از زنان ارایه می‌دهد، انسان‌های مفلوکی هستند که هیچ نگرشی ندارند، آن‌ها دائماً درگیر بیماری و فقر بوده و محکوم به تحمل مشکلات هستند و اجازه هیچ اعتراضی نسبت به وضع موجود ندارند، گاهی اوقات شوهرانشان آن‌ها را به خاطر کوچکترین اشتباهی به باد کتک می‌گیرند. از این رو کتک زدن یکی از آثار تبعیض جنسیتی در جامعه سنتی علی‌اشرف درویشیان و موهن‌ترین ظلم به زنان است که نویسنده با آگاهی ناروایی این عمل را در داستان‌هایش برجسته کرده است، چنان که در داستان «قبر گبری» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» زن داستان به خاطر یک اشتباه جزئی توسط همسرش کتک می‌خورد: «مادرش وقتی که دوغ را توی دستمال خالی می‌کرد، دستش می‌لرزید و مقداری دوغ روی زمین ریخت، پدر هیچ نگفت، دستمال را به آرامی گره زد و با مشت زد تو صورتش» (همان: ۲۲) و نیز «آن شب مادرش توی جا پیچ و تاب می‌خورد و شبی بارانی بود، آسمان برق می‌زد، پدرش بلند شده بود و با

مادر بزرگ هر چه کرده بودند، دل درد آرام نشده بود، خشت داغ زیر مادرش گذاشته بودند، کهنه داغ دور کمرش پیچیده بودند، قند داغ به خوردش داده بودند؛ خوب نشده بود، مادرش از درد کبود شده بود، لب هایش کبود و پف کرده و به هم فشرده بود» (همان: ۳۵) و نیز در داستان «بیالون» از مجموعه داستان های «آبشوران» مادر خانواده بدون دلیل از پدر خانواده کتک می خورد: «آن شب همه مان کتک خورده بودیم، زیر چشمم به اندازه یک گردو سبز شده بود، اکبر و اصغر هم همین طور، اصغر تا صبح دوبار خون دماغ شد، ننه هم از بابا کتک خورد و تا چند ماه حمام نرفت تا مبادا زن های همسایه لکه های سیاه روی بدنش را ببینند» (همان: ۹۸).

آثار ستم بر زنان در داستان های کوتاه دولت آبادی نیز هست و گرفتار خشونت، نابرابری، سرکوب، حقارت و ستم جنسیتی هستند، چنان که «مارو» در داستان «از چم خمبر» در تیره روزی خود غرق است، او هنگامی که سن چندانی ندارد، به دلیل فقر خانواده به ازدواج طاهر درمی آید و خود را مانند زندانی طاهر می پندارد و علاقه ای به او ندارد که به دلیل همین تیره روزی تن به ارتباط نامشروع با امیر، معلم روستا می دهد (ر. ک: دولت آبادی، ۱۳۶۸: ۸۲۱-۹۰۶). هم چنین در داستان «باشیرو» خواننده انواع خشونت را علیه «حله» مشاهده می کند، هم خشونت اقتصادی که شامل تن فروشی و محرومیت مالی است و هم خشونت روانی که شامل خودکشی، طلاق، طرد شدن و کم انگاری است، چنان که حله در این داستان، در خانه پدر و همسر، در فضای شغلی و اجتماعی و در سایه سلطه و سلیقه مردان، پیوسته با تحقیر، تهدید و شماتت روبروست: «از او بهتر کی را می خواهی گیر بیاوری؟ نکنند خیال داری زن امام قطر شوی؟ با چه رودرواسی ای شوهرش دادم، توی عالم رفاقت حبیب را برایش پیدا کردم، اما کو زن که بتواند هم چو شوهر گرگی را برای خودش نگه دارد» (همان: ۷۱۲، ۷۲۲).

تهدیدهای آقای رواقی، مدیر مدرسه برای تسلیم کردن حله توأم با خشونت های فیزیکی، تحقیرهای کلامی و سرزنش های دایمی برادرش عبید، بدرفتاری های همسر سابقش نمونه هایی از خشونت های آشکار در این داستان است که همه این رفتارها در راستای کاهش قابلیت های بالقوه حله روی می دهد تا زن سرکش وادار به اطاعت شود: «آقای رواقی بیرون نرفت و یک راست رو به حله آمد و کشیده ای هم که حله بیخ گوش مدیر خواباند، برای این بود که نگذارد انگشت های پیس

و گر او به سر شانه‌هایش بگیرد، مدیر قانع نشد و باز هم رو به حله رفت، اما حله با ناخن‌هایش صورت و گردن او را خونی کرد و خودش را از چارچوب در توی حیاط انداخت و هوار کشید، اما هنوز به در نرسیده بود که آقای رواقی بال عبای او را گرفت و زمینش انداخت و خود از در بیرون زد» (همان: ۷۶۳).

۲-۱۰. فضا سازی تیره و آزارنده

فضاها و موقعیت‌های تیره و ناامید کننده به وفور در داستان‌های درویشیان مشاهده می‌شود، چنان که وی در هر داستان، به خلق موقعیت‌ها و فضا‌هایی دست می‌زند که انباشته از غم و اندوه و تا حدودی پلیدی و پلشتی است: «اول بار که دیدمش کنار ناودان مدرسه نشسته بود، سرفه‌اش گرفت، تک سرفه‌ها به سختی تکانش می‌داد، خون کم رنگی بالا آورد، دهان را با آستین کت نخ‌نمایش پاک کرد، شتابان به کلاس رفت و روی نیمکت اول نشست» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۱۰). هم‌چنین فضای داستان «سه خم خسروی» بسیار سرد و بی‌روح است، چنان که اتاقی سرد و کوچه‌هایی باریک و لباس‌های کهنه و چروک گرفته و کلاهی پشمین چرکین که پیرمرد می‌خواهد از خیابان‌های سرد و برف گرفته به طرف یکی از عمارت‌های بزرگ شمال شهر برود که در آنجا خیابان بزرگ و کوچه‌ها پهن می‌باشند و مردم و اتومبیل‌ها در حال حرکت هستند (ر. ک: همان: ۱۵). فضای داستان «گازولک» حکایت بچه‌ای کوچک است که در گهواره خوابش نمی‌برد و پیوسته فریاد می‌زند، مادر از پدر می‌خواهد او را به دکتر ببرند، اما مرد پول ندارد، اتاق سرد است و هیزمی برای سوختن ندارند تا گرم شوند، مادر درخواست هیزم برای سوزاندن می‌کند، اما مرد می‌گوید: «هیزم کجا بود؟ مگر ننه‌ریحان ندیدی چه به سرش آمد، رفت هیزم بیاره که گرفتنش و با لگد خرد و خمیرش کردن، حالا افتاده گوشه‌اتاقش، دولت گفته جنگل‌ها ملی شدن!» (همان: ۲۵). در ادامه داستان نیز این فضا سازی تیره ادامه دارد: «بچه مرتب وق می‌زد، مرد وسط اتاق روی گلیم نشسته بود، نئوی بچه به پشت مرد می‌خورد و او را تکان می‌داد، مرد جایش را عوض نمی‌کرد که از تکان نو در امان باشد، بی حال روی گلیم وارفته بود و به حاشیه گلیم خیره شده بود، از وق وق بچه، زنی توی اتاق آمد، چشم-هایش اشک آلود و سرخ شده بود» (همان: ۲۷).

رویکرد دولت آبادی نیز در داستان های کوتاهش چنین است و داستان آوسنه باباسبحان و فضایی که دولت آبادی پس از مرگ صالح نمایش می دهد، صحنه های رنج آوری را آفریده اند: «خانه باباسبحان بوی مسجد خرابه ای را می داد، هیچ دم زنده ای از آن بر نمی خاست و هیچ نسیم سبکی بر فضایش نمی گذشت، همه چیز در آن فرو مرده بود، صالح خاک شده بود، زن صالح در خانه مادرش زانو زده بود و روزهای سنگینی را می شمرد، خرموشه صبح تا شب کنج طویله اش و یا کنار گودال خوابیده بود» (دولت آبادی، ۱۳۶۸: ۶۱۲) و نیز فضای آغاز داستان «عقیل عقیل» این رویکرد را تداعی می کند: «خاف خراب شده بود و از خرابی خاف بوی گند، بوی تعفن بر می خاست، لاشه های مردم و حشم، زیر خروارها خاک بو گرفته بود، از سوراخ ها و منفذها بوی تازه ای، بویی که کمتر کسی آن را تا به حال حس کرده بود، بر می خاست، تن به نسیم گهگاهی نیمروز می سپرد و به این سو و آن سو می لغزید، بو را نمی شد دید، اما می شد خیال کرد که چون دودی غلیظ یا همچون بخاری از شکمبه حرام گوشتی بر می خیزد و قاطی هوا می شود، بو را نمی دیدی، اما حجم آن را حس می کردی. سنگین و نمناک بود» (همان: ۹۱۰).

۳. نتیجه گیری

رویکرد اغلب داستان های کوتاه درویشیان و دولت آبادی مبتنی بر جامعه روستایی و زندگی روستائینان، مردمان ساده، انسان های عامی و خوش نشینان و کارگران است و درون مایه اغلب این داستان ها واقعیت های سیاه و تلخی مانند ستم، فقر، جهل، بیکاری و عوارض فاجعه بار ناشی از آن ها در دوره پهلوی است که شرق و غرب ایران را درنوردیده است، چنان که دستاورد این پژوهش مبتنی بر ساختار و درون مایه این آثار که متأثر از اندیشه های ناتورالیستی هستند، چنین است: نقل وقایع و حوادث به ساده ترین صورت ممکن انجام می پذیرد، گاهی داستان به وقایع نگاری و گزارشی از حوادث و شرح احوال نزدیک می شود. زبان داستان ها بی هیچ تعقید و پیچیدگی، روان و ساده است و تشبیه، استعاره، مجاز، اصطلاح ها و ضرب المثل های محلی آن ها را آراسته است، اگر چه این ویژگی مانع از رویکرد آثار به زبان گفتاری و محاوره نیست.

اغلب داستان های کوتاه این دو نویسنده از ویژگی های فنی و ساختاری شیوه های نوین داستان سرایی برخوردار نیستند و جنبه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آن ها بر وجه

زیبایی‌شناختی و ساختاری آن‌ها برتری دارد، چون درویشیان و دولت‌آبادی نویسندگانی هستند که در فضای اختناق و خودکامگی حاکم بر جامعه ایران دوره پهلوی، در آثارشان به تعهد اجتماعی بیش از رسالت ادبی روی آورده و منادی نابسامانی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ناروایی‌های اجتماعی هستند. پیام داستان‌های کوتاه این دو نویسنده ترویج انسان‌دوستی و تبیین فضاهای اجتماعی دوره پهلوی با تکیه بر رسالت نویسندگی است، چنان که شخصیت نویسندگان در این داستان‌ها با ستم‌دیدگان و درماندگان عجین شده و می‌توان ادعا کرد، این دو نویسنده نیز از جنس مردم همین جامعه هستند.

منابع و مآخذ

- بیگ‌زاده، خلیل و خسروی، مجید (۱۳۹۴)، «کارکرد سبک فردی نویسندگان مبدع و خلاق در طبقه بندی نثر فارسی»، **فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)**، سال هشتم، شماره چهارم، صص ۱-۲۱.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد (۱۳۶۶)، **غرر الحکم**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ثروت، منصور (۱۳۹۰). **آشنایی با مکتب‌های ادبی**، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- حسن‌لی، کاووس و مجرد، ساناز (۱۳۸۸)، «بررسی محورهای اصلی و شیوه گسترش روایت در کلیدر»، **بوستان ادب شیراز**، شماره ۱، صص ۹۲-۱۰۷.
- درویشیان، علی‌اشرف (۱۳۷۷)، **چهار کتاب (از این ولایت، آبشوران، فصل نان، همراه آهنگ‌های بابام)**، چاپ اول، تویسرکان: نشر تاخ.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۶۸)، **کارنامه سپنج (مجموعه آثار دولت‌آبادی)**، سه جلد، چاپ اول، تهران: انتشارات بزرگمهر.
- رحیمی، روح‌الله (۱۳۸۶)، **سیری در قصه‌های علی‌اشرف درویشیان**، نشریه چستا، شماره ۲۴۴ و ۲۴۵، صص ۲۹۷-۳۰۲.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۸۵)، **مکتب‌های ادبی**، جلد ۱، چاپ چهاردهم تهران: انتشارات نگاه.
- شریفیان، مهدی و رحمانی، فرامرز (۱۳۹۲)، «تحلیل عناصر ناتورالیستی در داستان‌های محمود دولت‌آبادی»، **مجله ادب فارسی**، دوره سوم، شماره، صص ۱۴۹-۱۶۸.
- شیخاوندی، داور (۱۳۵۳)، **آسیب‌های اجتماعی**، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

- شیری، قهرمان (۱۳۸۳)، «ویژگی های اقلیمی در داستان نویسی کرمانشاه»، **کتاب ماه ادبیات و فلسفه**، شماره ۷۹، صص ۵۴-۶۵.
- شیری، قهرمان (۱۳۸۷)، **مکتب های داستان نویسی در ایران**، چاپ اول، تهران: نشر چشمه.
- عطفی، علی اکبر و سپهوند، طاهره (۱۳۸۷)، «بررسی عناصر داستانی در رمان سال های ابری»، **نشریه زبان و ادب**، شماره ۳۷، صص ۸۲-۱۰۶.
- گرجی، مصطفی (۱۳۸۷)، «بررسی و تحلیل عناصر بومی، دینی و ملی بزرگترین رمان فارسی»، **پژوهش زبان و ادبیات فارسی**، شماره ۱۱، صص ۲۵۵-۲۷۲.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۲)، **داستان نویسان نام آور معاصر ایران**، چاپ اول، تهران: اشاره.